

فهرست

۷	سیره امام صادق علیه السلام
۷	مقدمه.....
۸	گنجینه سترگ علمی.....
۹	میراث زهد.....
۱۱	انفاق و دستگیری.....
۱۲	پیوند با خویشان.....
۱۴	نبرد با طاغوت.....
۱۷	یاری ضعیفان.....
۱۹	پیشوای جوانمردان.....
۲۰	خیرخواهی و نصیحت.....
۲۳	گلبرگی از کرامات.....
۲۳	۱. کابوس کینه توزی.....
۲۵	۲. شولای انتقام.....
۲۶	۳. دانای اسرار.....
۲۷	۴. شنوا و بینا.....

۵. خبر از نادیده‌ها.....	۲۸
۶. سیمای شیعه اهل بیت (علیهم‌السلام).....	۲۹
۷. صحیفه شیعه.....	۲۹
۸. پیک اجل.....	۳۰
۹. پیام آزادی.....	۳۱
۱۰. قدرت امام.....	۳۱
۱۱. سرای ویران.....	۳۲
۱۲. خبر راستین.....	۳۲
۱۳. پیک جن.....	۳۳
۱۴. ضمانت بهشت.....	۳۴
۱۵. خبر مرگ.....	۳۵
۱۶. پیشوای مسیح.....	۳۶
۱۷. اعجاز نخل.....	۳۶
۱۸. از تبار خلیل (علیهم‌السلام).....	۳۸
۱۹. وعده صدق.....	۳۹
۲۰. دعای امام.....	۴۰
۲۱. دعای امام.....	۴۱
۲۲. استجابت نفرین.....	۴۲
۲۳. انگور و لباس.....	۴۲
۲۴. برده گمشده.....	۴۴
۲۵. خبر شهادت یحیی.....	۴۵
۲۶. به یاد پاکان.....	۴۵
برگی از دفتر آفتاب.....	۴۷

سیره امام صادق (علیهم‌السلام)

مقدمه

امام ابو عبدالله جعفر بن محمد (علیهم‌السلام)، ششمین پیشوای شیعیان است. نه تنها شیعه بلکه جهان اسلام او را والاترین دانشمند خود می‌داند چه اینکه در دوره آن امام همام، بحث‌های علمی و کلامی به اوج خود رسید و نظرات و آراء گونه‌گون عقیدتی در تضارب با هم درآمد. علوم، گره‌های کوری یافتند که جز با انگشت درایت امام صادق (علیهم‌السلام) باز نشد.

در این دوره گفت و گوها و مناظرات زیادی بین دانشمندان مسلمان یا غیر مسلمان در گرفت و از آن جا که پاسخ این پرسش‌ها همگی به مدینه و سرا و کرسی درس امام صادق (علیهم‌السلام) ختم می‌شد، نام آن امام بزرگوار زبانزد مسلمان و غیر مسلمان شد.

گفتنی است بزرگی و بزرگواری آن امام، تنها به مسائل علمی ختم نمی‌شود و مناقب بی‌شماری از ایشان در کتب حدیث و سیره و تاریخ درج شده است.

گنجینه سترگ علمی

امام صادق علیه السلام سرچشمه جوشان دانش الهی بود. صفت علم بارزترین صفت در سیره ایشان است و آن امام بزرگوار را بیشتر به این صفت برازنده ستوده‌اند. آن‌گونه که در کتب حدیثی و تاریخی ایشان با صفت علم ستوده شده است و این جملات درباره ایشان اشتهار فراوان دارد که در باره‌اش نوشته‌اند: «از امام صادق علیه السلام علوم و روایات زیادی نقل شده است و علما و دانشمندان از دیگر اهل بیت او به اندازه او نقل نکرده‌اند. مردم به اندازه احادیثی که از امام علیه السلام نقل کرده‌اند از دیگران نقل نکرده‌اند. ارباب حدیث نام راویان ثقه و مورد اطمینانی که از او حدیث نقل کردند را جمع‌آوری کردند که این راویان چهار هزار نفر هستند. او نشانه‌های آشکاری برای امامت خویش دارد که عقول از آن متحیر می‌ماند و مخالف، توان شبهه وارد کردن را ندارد».

میراث زهد

امام صادق علیه السلام در حیات مادی و معیشت اقتصادی خود، راه زهد را در پیش گرفته بود. اگرچه امام علیه السلام در دوره‌ای می‌زیست که درآمدهای بلاد اسلامی بالا بود و مردم در رفاهی نسبی به سر می‌بردند، اما ایشان رفتار مقتصدانه و زنی زاهدانه شرافتمندی را برگزیده بود.

ابن ابی حازم می‌گوید: «نزد جعفر بن محمد علیه السلام بودم که خادم او آمد و گفت: سفیان ثوری دم در است. امام فرمود: به او اجازه ورود بده. سفیان وارد شد و امام به او گفت: ای سفیان! حاکم در پی توست و من از او دوری می‌کنم اما تو را هم طرد نمی‌کنم ولی از این جا برو. سفیان گفت: حدیثی برایم بگو تا من بشنوم و بروم. امام فرمود: پدرم از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند: «مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَلْيُحْمَدِ اللَّهَ، وَمَنْ اسْتَبْطَأَ الرِّزْقَ فَلْيَسْتَغْفِرِ اللَّهَ، وَمَنْ حَزَنَهُ أَمْرٌ فَلْيُقِلْ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ هرکس خداوند نعمتی به او داد خدا را سپاس گوید و هرکس رزق او به تأخیر

افتاد استغفار کند و هرکس امری او را محزون کرد لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ بگویند». وقتی که سفیان برخاست امام (علیه السلام) سه بار به او فرمود: این حدیث را بفهم.^۱

همین فرد یعنی سفیان می‌گوید: «نزد جعفر بن محمد (علیه السلام) رفتم در حالی که او جبّه و عبایی از خز بر تن داشت. من با تعجب به او نگاه می‌کردم. او به من فرمود: ای ثوری! چرا [این‌گونه] به من نگاه می‌کنی؟ گویا تعجب کرده‌ای! به او گفتم: ای فرزند رسول خدا! این لباس، لباس تو و پدران تو نیست. امام (علیه السلام) فرمود: ای ثوری! آن زمان، زمان فقر و صرفه‌جویی بود و طبق فقر و نداری رفتار می‌شد اما این زمان، زمان فراوانی نعمت است. سپس آستین لباسش را بالا زد و زیر آن جبّه‌ای پشمی کوتاه‌تر از جبّه خز نشان داد. سپس فرمود: ای ثوری! این را برای خدا پوشیده‌ام و آن را برای شما اما آنچه را برای خدا بود پوشیده نگاه داشته‌ام و آنچه برای شما بود آشکار ساختم».^۲

انفاق و دستگیری

همواره فقیرانی در جامعه اسلامی به سر می‌برند که نیازمند به کمک دیگران هستند. در آن دوران، اگرچه درآمدهای مسلمانان زیاد بود ولی همواره در کنار هر ثروتمند، فقری نیز یافت می‌شود که اگر حمایت‌های مالی از ایشان صورت نگیرد زندگی ایشان، بلکه حیات‌شان با چالش جدی مواجه می‌شود. بر این مبنا، هیاج بن بسطام می‌گوید: «جعفر بن محمد (علیه السلام) آن قدر به دیگران غذا می‌داد که برای خانواده‌اش چیزی نمی‌ماند و می‌فرمود: صدقه کامل نمی‌شود مگر با سه چیز: عجله در انجام صدقه، کوچک دیدن آن، و پنهان نمودن آن».^۱

۱. مطالب السؤل، ص ۸۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۶۹؛

بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۰۱؛ الامالی طوسی، ص ۴۷۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۲۲۱؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۵۶.

۱. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۰۱.

رسیدند. امام صادق علیه السلام به عبدالله گفت: «ای ابامحمد! شب را چگونه آغاز کردی؟ عبدالله با اندکی خشم گفت: به خیر شروع کردم. امام به او فرمود: ای ابامحمد! آیا نمی‌دانی که صلۀ رحم، حساب قیامت را سبک می‌کند. عبدالله گفت: تو همیشه چیزهایی می‌گویی که ما آنها را نمی‌دانیم. سپس امام فرمود: آیا در این باره برای تو آیه‌ای از قرآن بخوانم؟ عبدالله گفت: بخوان. امام فرمود: خداوند می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ»^۱ «و آنان آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می‌پیوندند و از پروردگارشان می‌ترسند و از سختی حساب بیم دارند»^۲.

پیوند با خویشان

صلۀ رحم و پیوند با نزدیکان و خویشان، توصیه اکید دین است. اسلام دین جماعت است و گسستگی و دوری از هم را بر نمی‌تابد. زیرا در سایه همین پیوندها و رفت و آمدها است که مشکلات مسلمانان رفع و رجوع می‌شود و حداقل آن این است که فشارهای مالی، عاطفی و خانوادگی را کم می‌کند.

امام صادق علیه السلام با نزدیکان خود پیوندی محکم داشت و همواره با ایشان در رفت و آمد بود. اگرچه گاه برخی از این نزدیکان و خویشان، امام علیه السلام را می‌آزردند یا از او می‌بریدند، اما امام صادق علیه السلام دوباره آن رشته گسسته را گره می‌زد و ارتباط را دوباره برقرار می‌فرمود. آمده است روزی بین امام صادق علیه السلام و عبدالله بن حسن سخن تندی رد و بدل شد. عبدالله بن حسن با تندی با امام صحبت کرد و سپس از همدیگر جدا شدند، سپس به سوی مسجد رفتند اما بر آستانه در مسجد دوباره به هم

۱. سوره رعد، آیه ۲۱.

۲. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۲۷۴.

نکرده‌ایم که از تو بترسیم و چیزی از امور آخرت هم به دست تو نیست که به تو امیدوار باشیم و تو در نعمت نیستی که به تو تبریک بگوییم و تو خود را در نعمت نمی‌بینی تا به تو تسلیمت گوئیم. پس نزد تو بیاییم که چه کنیم؟» منصور در جواب نوشت: «تا همراه ما باشی و ما را نصیحت کنی». امام علیه السلام فرمود: «کسی که دنبال دنیا است تو را نصیحت نمی‌کند و کسی که دنبال آخرت است با تو همراه نمی‌گردد». منصور می‌گوید: «به خدا سوگند او جایگاه مردم دنیا طلب و مردم آخرت طلب را برایم مشخص کرد و نشانم داد که او در پی آخرت است نه دنیا»^۱.

شجاعت، نیرویی درونی است که بر اعضا و جوارح و گاه بر زبان جاری می‌شود. اهل بیت پیامبر علیهم السلام از جمله امام صادق علیه السلام تمام مظاهر شجاعت را داشتند که در موقعیت‌های مختلف ظاهر می‌شد. در تاریخ آمده است: روزی حضرت نزد منصور دوانیقی بود، مگسی روی صورت منصور نشست، منصور مگس را می‌پراند ولی باز می‌گشت تا اینکه منصور آزرده شد. به امام صادق علیه السلام رو کرد و گفت: «ای ابا عبدالله! اصلاً چرا خدا مگس را خلق کرد؟» حضرت فرمود: «لِيُذِلُّ بِهِ الْجَبَّارَ؛ تا به وسیله آن متکبران و ستمگران را خوار کند».

۱. كشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۰۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۷۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۰۷.

نبرد با طاغوت

نکته مهمی در رویکردهای سیاسی معصومین علیهم السلام در برخورد با طاغوت‌های زمان خود وجود دارد که حائز تبیین است. درست است که برخی از معصومین علیهم السلام دست به قیام علیه خلفای ظالم و حکمرانان ستمگر عصر خود نزدند اما این هرگز بدان معنا نیست که با ایشان کنار آمدند و ارتباطات مسالمت‌آمیز محض با ایشان برقرار ساختند، هرگز! دوران این امامان هم‌ام به لحاظ مصالح مسلمانان و شیعیان، اقتضای درگیری و خشونت را نداشت و ایشان نمی‌توانستند به دلیل رعایت این مصالح با خلافتی جور از در جنگ و خشونت با رویارویی نظامی وارد شود اما همواره حاکمیت ایشان و مشروعیت نظام سلطه را زیر سؤال می‌بردند.

روایت شده است: منصور به امام صادق علیه السلام این‌گونه نامه نوشت: «چرا همان سان که دیگران نزد ما می‌آیند تو نزد ما نمی‌آیی؟» امام جواب داد: «ما کاری

منصور چون این سخن را شنید، ساکت شد و چیزی نگفت.^۱

امام در آن جو خطرناک و خفقان زده، بی پروا سخن خود را می گفت، ذهبی می نویسد: «وقتی نزد حضرت صادق (ع) از بخل منصور سخن گفته شد، حضرت فرمود: سپاس خدایی را که او را هم از دنیایش محروم ساخت و هم دینش را برای او باقی نگذاشت»^۲.

یاری ضعیفان

آن حضرت فریادرس و یاری کننده ضعیفان و عاجزان در پیش آمدها و بلاها بود، و این به رحم و عطوفت قلب مهربان آن امام همام اشاره دارد، همچنان که نوشته اند: در مدینه مردی به نام شقرانی زندگی می کرد، او از اولاد شقران غلام رسول خدا (ص) بود، شقرانی فردی گناه کار و شراب خوار بود، خود او می گوید: «من گرفتار بودم و فریادرسی نداشتم و سرگردان بودم که ناگاه جعفر بن محمد (ع) را دیدم، به او گفتم: فدایت شوم، من شقرانی هستم. سپس حاجت خود را اظهار کردم، حضرت به من عطایی کرد و سپس فرمود: ای شقرانی! نیکی از همه خوب است ولی از تو پسندیده تر است؛ و زشتی از همه بد است ولی از تو بدتر، به خاطر جایگاهی که نزد ما داری».

راوی سپس می نویسد: «بنگرید امام چگونه احسان می کند و حاجت شقرانی را روا می سازد و به او احترام

۱. الفصول المهمه، ج ۲، ص ۹۱۵؛ مطالب السؤل، ص ۲۸۶؛

نورالابصار، ص ۱۴۸؛ تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۴۲۹.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۴۴۵؛ نثر الدر، ج ۱، ص ۳۵۲.

می‌گذارد، با این که از حال او آگاه بود. بنگرید که چگونه او را موعظه می‌کند؛ این خلق و خو، همان خلق و خوی پیامبران است»^۱.

پیشوای جوانمردان

جوانمردی و مروت، رمز دیگری از احسان و بزرگی امام صادق (ع) است. در این باره شقیق بلخی از حضرت در زمینه فتوت و جوانمردی پرسید. حضرت فرمود: «شما در مورد جوانمردی و فتوت چه نظری دارید؟» شقیق گفت: «اگر به ما عطا شود، شکر می‌کنیم و اگر هم عطا نشود، صبر می‌کنیم». حضرت فرمود: «سگان مدینه هم این گونه‌اند (این که کرامتی محسوب نمی‌شود)». شقیق با تعجب گفت: «ای پسر رسول خدا! پس فتوت نزد شما چیست؟» فرمود: «اگر به ما عطا شود، ایثار می‌کنیم و می‌بخشیم و اگر هم عطا نشود، شکر می‌کنیم»^۱.

۱. تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۹۰.

۱. ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۱۷.

هرکس چاهی برای دوستش بکند، خود در آن گرفتار خواهد گردید»^۱.

امام علی (ع) برای دوست و دشمن خیرخواه و پندگو بود. منصور دوانیقی، خلیفه ستمکار عباسی، نیز از رشحات خیرخواهی امام بی نصیب نبود. منصور، خود را در نسبت به رسول خدا (ص) با امام هم رتبه می دانست، برخی نیز با منصور هم عقیده بودند. روزی منصور بی شرمانه نزد حضرت این اعتقادش را بیان کرد و گفت: «ما و شما نسبت به رسول خدا (ص) در یک رتبه هستیم».

حضرت با هوشیاری کامل پاسخ داد: «اگر رسول خدا (ص) زنده بود و همسری از شما برمی گزید، جایز بود، ولی بر پیامبر (ص) جایز نیست که از ما همسری برگزیند؛ به این دلیل که ما از پیامبر (ص) و او از ماست»^۲. هم چنین نقل شده: منصور کسی را خدمت امام صادق (ع) فرستاد و حضرت را خواست تا درباره مردم مدینه با ایشان مشورت کند. وقتی امام آمد، منصور به ایشان گفت: «من با مردم مدینه چندین مرتبه مدارا کردم و به آنان مهلت دادم، ولی می بینم آنان از کارهای خود [علیه ما] دست برنمی دارند. می خواهم کسی را به سوی آنان بفرستم که نخل هایشان را قطع و چشمه های آنان را خشک کند».

۱. تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۴۲۷؛ المتظم، ج ۵، ص ۲۲۷۴.

۲. محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۳۴۴.

خیرخواهی و نصیحت

نصیحت های سودمند به فرزندان، سیره آشکار معصومان (ع) بوده است. یکی از اصحاب امام صادق (ع) می گوید: «در محضر امام صادق (ع) حاضر شدم، دیدم به فرزندش موسی بن جعفر (ع) - که نزد آن حضرت بود - سفارش می کرد که: فرزندم! وصیت مرا گوش کن که اگر آن را به خاطر داشته باشی، به سعادت و بزرگی خواهی زیست و بر درست کاری و نیکی خواهی مرد».

فرزندم! هرکه به قسمت خدا قانع باشد، غنی خواهد شد. هرکس چشمش به آنچه در دست دیگران است باشد، فقیر خواهد شد. هرکس به قسمت خدا راضی نباشد، خدا را در قضا و قدرش متهم ساخته است... هرکس عیب های دیگران را آشکار سازد، رسوا خواهد شد و هرکه شمشیر ستم ببندد، با همان کشته خواهد شد و

حضرت فرمود: «به سلیمان علیه السلام نعمت داده شد و او شکر کرد. ایوب علیه السلام گرفتار شد، ولی صبر پیشه ساخت. یوسف علیه السلام قدرتمند شد و بخشید. حال، خدا این خلافت را به تو داده و علمی به تو عطا کرده است. پس تو از همه سزاوارتر هستی به بخشش و عفو از خطاکاران». در پی پند امام، غضب منصور از میان رفت و آرام شد.^۱

گلبرگی از کرامات

۱. کابوس کینه توزی

عبدالله بن فضل بن ربیع از پدرش نقل می‌کند: «منصور در سال ۱۴۷ وارد مدینه شد و به ربیع گفت: جعفر بن محمد علیه السلام را نزد ما بیاور. خدا بکشد من را اگر او را نکشم! ربیع خود را به غفلت زد تا منصور موضوع را فراموش کند. سپس منصور دوباره سخنش را با ربیع تکرار کرد. سپس منصور نامه‌ای به ربیع نوشت و از او خواست کسی را بفرستد که جعفر بن محمد علیه السلام را نزد او بیاورد. ربیع باز هم خود را به غفلت زد. منصور نامه اعتراض آمیز دیگری به ربیع نوشت و به او دستور داد کسی را بفرستد تا جعفر بن محمد علیه السلام را حاضر کند. ربیع اطاعت کرد. وقتی که جعفر بن محمد علیه السلام را آوردند. ربیع به او گفت: ای اباعبدالله! خدا را بخوان! زیرا منصور دنبال تو فرستاده و غیر از خدا هیچ کس نمی‌تواند بلای او را از تو دفع کند.

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۴؛ نثر الدر، ج ۱، ص ۳۵۱.

چیز دیگری. ای اباعبدالله! وقتی که وارد شدی چه گفتی که رفتار منصور این گونه تغییر کرد؟ جعفر بن محمد علیه السلام گفت: خدایا! مرا با چشمانت که به خواب نمی روند مراقبت کن، و مرا در پوشش حمایت خویش قرار ده، و مرا با قدرت خویش بپوشان که من هلاک نمی گردم وقتی تو امید من هستی. پروردگارا! تو بزرگ تر از آنی که من از دیگری بترسم. پروردگارا! من به وسیله تو او را دفع می کنم و از شرش به تو پناه می برم. خداوند نیز چنین کرد که دیدی»^۱.

۲. شولای انتقام

داود بن علی، معلی بن خنیس را که غلام امام صادق علیه السلام بود کشت و مال او را برد. امام صادق علیه السلام در حالی که عبایش بر زمین کشیده می شد نزد داود رفت و به او فرمود: «غلام مرا می کشی و اموال او را می بری؟ آیا نمی دانی که مرد بر مصیبت می خوابد ولی از جنگ نمی خوابد؟ به خدا قسم من تو را نفرین می کنم». داود بن علی با تمسخر گفت: «مرا به نفرین خویش تهدید می کنی؟».

امام صادق علیه السلام به خانه برگشت و تمام شب را به عبادت پرداخت. هنگام سحر، صدای او را شنیدند که می گفت: «ای خدای دارای قدرت و ای خدایی که عذابش

جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». سپس ربیع، منصور را از حاضر کردن جعفر بن محمد علیه السلام آگاه ساخت. وقتی جعفر بن محمد علیه السلام نزد منصور رفت، منصور او را تهدید کرد و با تندی به او گفت: ای دشمن خدا! آیا مردم عراق تو را به عنوان امام خود قرار داده اند و زکات اموال خویش را نزد تو می فرستند و تو در حکومت من اخلال و از فرمان من سرپیچی می کنی؟ خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم! جعفر بن محمد علیه السلام به منصور گفت: ای امیر المؤمنین! همانا به سلیمان علیه السلام نعمت داده شد و شکرگزاری کرد و ایوب علیه السلام گرفتار شد و صبر کرد و به یوسف علیه السلام ظلم شد و بخشید. تو نیز از این سنخ هستی. وقتی منصور این سخنان را شنید گفت: نزد من بیا ای اباعبدالله! تو بی گناه و بی عیب و برای ما بی دردسر هستی. خداوند تو را در مورد خویشاوندانت بهترین جزا بدهد. سپس دست جعفر بن محمد را گرفت و او را نزد خود نشانده سپس گفت: عطر بیاورید و با دست خویش، محاسن جعفر بن محمد علیه السلام را خوش بو کرد. آن گاه گفت: برخیز که در حفظ و حمایت خدا باشی. سپس به ربیع گفت: ای ربیع! جایزه اباعبدالله علیه السلام را بده. سپس گفت: ای اباعبدالله! برو در حفظ و حمایت خدا و جعفر بن محمد علیه السلام رفت».

ربیع می گوید: «من به جعفر بن محمد علیه السلام رسیدم به من گفت: قبل از اینکه تو بیایی چیزی دیدم و بعد از آن

۱. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۶۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۸۲.

شدید است و ای کسی که عزتی داری که تمام خلق در برابر آن ذلیل است! مرا از شر این طاغوت حفظ کن و انتقام مرا از او بگیر». ساعتی نگذشت که فریادها بلند شد و خبر آمد که داود بن علی مرد^۱.

۳. دانای اسرار

از ابو بصیر نقل شده است: «وارد مدینه شدم و همراه من کنیزی بود. با او نزدیکی کردم و برای رفتن به حمام بیرون آمدم. در مسیر با یاران روبه رو شدم که نزد امام صادق علیه السلام می رفتند. ترسیدم که از من جلوتر برسند و من نتوانم نزد امام بروم. لذا [بدون غسل] همراه آنها شدم و به خانه امام صادق علیه السلام رفتم. وقتی در برابر او نشستیم امام صادق علیه السلام به من نگاهی کرد و فرمود: ای ابو بصیر! آیا نمی دانی که فرد جنب نباید وارد خانه های انبیاء و فرزندان انبیاء شود؟».

ابو بصیر می گوید: «من خجالت کشیدم و گفتم: ای فرزند رسول خدا! با یاران روبه رو شدم و ترسیدم که نتوانم نزد شما بیایم. هیچ گاه این کار خویش را تکرار نمی کنم»^۲.

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۱۸۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۷۷؛ اعلام الوری، ص ۲۷۶؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۰۹.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۱۸۵؛ وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۲۱۱؛ اعلام الوری، ص ۲۷۵.

۴. شنوا و بینا

عبدالله بن یحیی کاهلی می گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: اگر با شیر روبه رو شوی چه می گویی؟ گفتم: نمی دانم. گفت: اگر با شیر روبه رو شدی آیه الکرسی را بخوان و به او بگو: «عَزَمْتُ عَلَيْكَ بِعَزِيْمَةِ اللَّهِ وَعَزِيْمَةِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَعَزِيْمَةِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَعَزِيْمَةِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ؛ تو را به خدا و محمد صلی الله علیه و آله، رسول خدا و به سلیمان بن داود علیه السلام قسم می دهم و به علی امیر المؤمنین علیه السلام و امامان بعد از او قسمت می دهم [که از من دور شوی]» آنگاه از تو دور خواهد شد».

عبدالله می گوید: «وارد کوفه شدم و همراه پسر عمویم به روستایی رفتم. ناگاه با شیری روبه رو شدیم. آیه الکرسی را خواندم و به او گفتم: تو را به خدا و محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا و... قسمت می دهم که از ما دور شوی و ما را آزار ندهی! ما نیز تو را آزار نمی دهیم. به او نگاه کردم. او سرش را پایین انداخت و دمش را بین دو پایش برد و از مسیر دور شد. پسرعمویم گفت: هیچ سخنی زیباتر از این سخن تو نشنیدم. به او گفتم: این سخن را از جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم. گفت: گواهی می دهم که او امامی است که اطاعتش واجب است.

قبل از این، پسرعمویم به حق امام اعتراف نمی کرد. سپس نزد امام صادق علیه السلام رفتم و او را از آن خبر آگاه ساختم. امام فرمود: گمان می کنی من شما را ندیدم؟!

چنین گمانی بدگمانی است. همانا من همراه هر دوست، گوش شنوا و چشم بینا و زبانی گویا دارم.

سپس فرمود: ای عبدالله بن یحیی! به خدا قسم من آن شیر را از شما دور کردم. علامت آن هم این است که شما اول در ساحل نهر بودید. اسم پسرعمویت نزد ما به عنوان شیعه ثبت شد و خدا این گونه خواست که او نمیرد تا با امامت ما آشنا شود. من به کوفه برگشتم و پسرعمویم را از سخن امام صادق علیه السلام باخبر ساختم. او بسیار خوشحال گشت و تا زمان مرگ از شیعیان باقی ماند»^۱.

۵. خبر از نادیده‌ها

شعیب عرقوفی می‌گوید: «من، علی بن حمزه و ابو بصیر بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم. همراه من سیصد دینار بود که آنها را روبه روی امام از کیسه بیرون ریختم. امام مشتی از آن دینارها برداشت و به من گفت: ای شعیب! این صد دینار باقیمانده را به همان جایی که برداشتی، برگردان». شعیب می‌گوید: «ما تمام کارهای خویش را انجام دادیم سپس ابو بصیر به من گفت: ای شعیب! چرا امام صادق علیه السلام این دینارها را به تو برگرداند؟ گفتم: آنها را از برادرم عروه مخفیانه برداشتم و او خبر نداشت. ابو بصیر گفت: ای شعیب! امام صادق علیه السلام نشانه امامت خویش را برای تو آشکار کرد.

۱. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۸۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۹۵.

سپس ابو بصیر و علی بن حمزه به من گفتند: ای شعیب! دینارها را بشمار! آنها را شمردم نه یک دینار کم بود نه یک دینار زیاد»^۱.

۶. سیمای شیعه اهل بیت علیهم السلام

سماعه بن مهران می‌گوید: «نزد امام صادق علیه السلام رفتم. ایشان بلافاصله به من فرمود: ای سماعه! این چه سخنی بود که بین تو و شتربانت رد و بدل شد؟ مبادا دشنام‌گو و فریادزن و لعن‌کننده باشی!» سماعه می‌گوید: «به امام گفتم: من این سخن را به او گفتم چون او به من ظلم کرده بود. فرمود: اگر او به تو ظلم کرد تو نیز او را به شک انداختی. این کار از شیعیان من به دور است و من آنها را به این کار سفارش نمی‌کنم. سپس فرمود: ای سماعه! استغفار کن، مبادا این کار را تکرار کنی. گفتم: از خدا طلب بخشش می‌کنم و دیگر این کار را تکرار نمی‌کنم»^۲.

۷. صحیفه شیعه

ابو بصیر می‌گوید: «روزی نزد امام صادق علیه السلام بودم که ایشان به من فرمود: ای ابو بصیر! آیا امام خود را می‌شناسی؟ گفتم: بله قسم به خدایی که جز او خدایی نیست او را می‌شناسم در حالی که امام من تو هستی. سپس امام دست مرا روی زانوی خود گذاشت و فرمود: راست گفتی. امام خود را بشناس و از او پیروی

۱. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۸۹. ۲. همان؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۲۶.

باشد و از گناهان دوری کند در ردیف ما خواهد بود». ابو بصیر می‌گوید: «به شهر بازگشتیم و مدتی سپری نشد که ابو حمزه ثمالی درگذشت»^۱.

۹. پیام آزادی

ابو بصیر می‌گوید: «عبد الحمید بن ابی العلاء که از دوستان محمد بن عبدالله بن حسین و خواص او بود، به وسیله منصور دوانیقی دستگیر و مدتی زندانی شد. سپس در ایام حج در روز عرفه محمد با امام صادق (علیه السلام) ملاقات کرد. امام صادق (علیه السلام) فرمود: ای محمد از دوست عبد الحمید چه خبر؟ گفتیم: منصور دوانیقی او را دستگیر کرده و مدتی است در زندان به سر می‌برد. امام صادق (علیه السلام) دستان خود را بالا برد سپس به محمد بن عبدالله گفت: ای محمد! به خدا قسم دوست تو آزاد شد. محمد می‌گوید: از عبد الحمید سؤال کردم چه موقع آزاد شدی؟ گفت: عصر روز عرفه»^۲.

۱۰. قدرت امام

رزّام بن مسلم می‌گوید: «منصور دوانیقی به دربان خویش گفت: اگر جعفر بن محمد نزد ما آمد قبل از اینکه به من برسد او را بکش. امام صادق (علیه السلام) وارد شد و نشست. منصور دنبال دربان خویش فرستاد.

کن. به او گفتم: می‌خواهم نشانه امامت خود را به من نشان دهی. فرمود: ای ابامحمد! بعد از شناخت امام، نشانه لازم نیست. گفتم: می‌خواهم یقین و ایمانم زیاد گردد. فرمود: ای ابامحمد! تو به کوفه بر می‌گردی و پسر عیسی متولد شد و بعد از عیسی، محمد متولد می‌شود. بعد از آنها دو دختر نصیبت می‌شود و بدان که نام دو پسر در صحیفه جامعه همراه شیعیان ما نوشته شده است. نام آنها و نام پدرانشان و مادرشان و اجدادشان و انسایشان و هرکس از آنها که تا روز قیامت متولد شود نزد ما است. سپس آن صحیفه را خارج کرد. آن صحیفه زرد پر رنگ بود»^۱.

۸. پیک اجل

ابو بصیر می‌گوید: «نزد امام صادق (علیه السلام) رفتم. به من گفت: ای ابامحمد! چه خبر از ابو حمزه ثمالی گفتم: او را صحیح و سالم ترک کردم. امام فرمود: اگر بازگشتی، سلام مرا به او برسان و به او بگو در فلان ماه و فلان روز می‌میرد. ابو بصیر گفت: او مونس شما بود و از شیعیان شما است. امام فرمود: راست گفתי ای ابامحمد، و آنچه نزد ما است برای او خیر است».

ابو بصیر می‌گوید: «گفتم آیا شیعیان همراه شما هستند؟ فرمود: بله اگر از خدا بترسد و او را در نظر داشته

۱. بصائر الدرجات، ص ۲۶۳: الخرائج و الجرائع، ج ۲، ص ۷۱۷.

۲. همان: بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۹۳.

۱. كشف الغمة، ج ۲، ص ۹۰: بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۴۳: الخرائج و الجرائع، ج ۲، ص ۱۳۶.